



雖然心裡充滿了對你的愛意，

但還是希望你能幸福。

只要你能幸福就好。

The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با آیدی تلگرام

[@Ohsehun_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

فصل شصت و دو

شینگ چنگ به محض شنیدن حرف هوانگ جیشین ، رنگ صورتش تغییر کرد. او حتی چیزی برای پنهان کردن صورتش نداشت. فقط نشست و خم شد و تلفنش را از روی میز برداشت. قبل از اینکه آن را بردارد و قفل صفحه را باز کند، یکبار از دستش روی میز افتاد.

ناخودآگاه ویو را باز کرد.

هوانگ جیشین به او خیره شد ، رفتارش کمی برایش عجیب بود. در واقع ، قبل از اینکه شینگ چنگ حتی ویو را باز کند ، برنامه های مختلف تلفنش با تیتراخبار طلاق یانگ یومینگ و یوان چیان چندین اعلان برایش فرستاده بودند.

بعد از باز کردن ویو ، متوجه شد که اولین مورد در لیست جستجوی داغ ، طلاق یانگ یومینگ و یوان چیان بود و همه جستجوهای برتر در لیست هم مربوط به همین موضوع بودند. او اولین مورد را باز کرد. یک اکانت تجاری بود که در آن نوشته شده بود که بر اساس اطلاعات داخلی که به دست آورده ، یانگ یومینگ و یوان چیان در حال حاضر طلاق گرفته اند.

این شخص همچنین فاش ه بوده وقتی تقریباً یک سال از زندگی مشترک این زوج میگذشت، یعنی حدوداً شش ماه پیش آنها از یکدیگر جدا شدند. اما از این موضوع هیچ خبری به بیرون درز پیدا نکرده بود.

شیش ماه پیش، به این معنی بود که یانگ یومینگ قبل از ملحق شدن به تیم فیلم "دوری تدریجی" از یوان چیان طلاق گرفته بود.

شینگ چنگ محکم به تلفنش خیره شد. به دلیل کمبود اکسیژن در مغزش، گونه هایش ناخودآگاه قرمز شده بودند. او پست های ویبو را کلمه به کلمه خواند، سپس دید که چهار تصویر در زیر متن پست شده بودند. دو عکس متفاوت از یوان چیان بود، اولی زمانی گرفته شد که یوان چیان با یک آیدل مرد تازه کار در خیابان های ژاپن قدم می زد، و عکس دوم تصویری از او در حال غذا خوردن با دوستانش بود.

اما دو عکس دیگر، عکسهایی بودند که از یانگ یومینگ در حین فیلمبرداری «دوری تدریجی» گرفته شده بود، همان عکسهایی که حین بیرون رفتن او و شینگ چنگ از آنها گرفته بودند. این عکسها که به این ترتیب کنار هم قرار گرفته بودند، اشاره های غیرقابل توضیحی به هر سه نفر داشتند.

محبوب ترین نظر در این عکسها، از طرف طرفدارهای شینگ چنگ بود و آن اکانت را تحت فشار گذاشته بودند و میخواستند عکس شینگ چنگ از این خبر حذف شود.

احتمالاً به دلیل این عکس ها بود که اسم شینگ چنگ هم در لیست جستجوی داغ قرار گرفته بود. شینگ چنگ صفحه جستجوی داغ را آپدیت کرد و پستی از حساب رسانه ای خبری بالا آمد که تأیید می کرد یانگ یومینگ و یوان چیان واقعاً شیش ماه است که طلاق گرفته اند.

به نظر می رسید دیگر دلیلی برای تردید در این خبرها وجود نداشت. شینگ چنگ شوکه شده و با صدای ملایمی گفت: "قبل از اینکه فیلمبرداری فیلمو شروع کنه طلاق گرفته بود."

هوانگ جیشین به او خیره شد و کمی اخم کرد.

شینگ چنگ ناگهان از ویبو خارج شد و مخاطبینش را باز کرد و قبل از اینکه ناگهان به خاطر آورد که اطلاعات تماس یانگ یومینگ را حذف کرده لیست مخاطبینش را مرور کرد .

ناگهان دوباره یخ زد و گفت: "اما چیزی به من نگفت."

"شینگ چنگ؟" هوانگ جیشین اسمش را با صدایی عمیق صدا کرد: "چه بلایی سرت اومده؟"

برای مدت طولانی ، شینگ چنگ تصور می کرد که بزرگترین مانع بین او و یانگ یومینگ ازدواج یانگ یومینگ است و هیچ یک از آنها حق خراب کردن آن را نداشتند. اما در آن لحظه، حقایق به او میگفتند که این ازدواج قبلاً از بین رفته بود. یانگ یومینگ و یوان جیان از قبل تر طلاق گرفته بودند ، پس چرا یانگ یومینگ بازهم او را نخواستہ بود؟

آیا اخبار دروغ میگفتند؟ یا اتفاقات غیرقابل توضیحی بین یانگ یومینگ و یوان چیان افتاده بود؟ یا یانگ یومینگ با وجود اینکه طلاق گرفته بود ، اصلاً با او بودن را در نظر نگرفته بود؟

شینگ احساس سردرد شدید در پیشانی‌اش کرد، نمیتوانست درست فکر کند.

در این هنگام ، هوانگ جیشین تلفن را از دستش بیرون کشید و داد زد: "داری چیکار میکنی؟"

شینگ چنگ نگاهی به بالا انداخت و از رفتار هوانگ جیشین بیزار بود. او به سادگی از روی
مبل بلند شد و به هوانگ جیشین گفت: "میخوام تو مراسم اهدای جوایز شرکت کنم."
هوانگ جیشین کمی کبود به نظر می رسید. از قبل بوهایی به مشامش رسیده بود. او گفت:
"نگو که میخوای یانگ یومینگو پیدا کنی؟"
شینگ چنگ تلفنش را پس گرفت و به هوانگ جیشین گفت: "نگران نباش، خودم حواسم
به خودم هست."

تا چند روز بعد ، موضوع طلاق یانگ یومینگ و یوان چیان همچنان ادامه داشت ، انواع
بحث ها و گمانه زنی های مرتبط با این موضوع در اینترنت پر شده بودند.
برخی از طرفداران ناراحت بودند و موضوع داغ "خدا و الهه در پایان نمی توانند با هم پیر
شوند" را مطرح می کردند .
طرفداران یانگ یومینگ و یوان چیان به یکدیگر حمله میکردند و بحث و دعوا راه می
انداختند، اما افراد عادی بیشتر به علت طلاقشان علاقه مند بودند.
در میان همه گمانه زنی ها ، خود یانگ یومینگ ، و کمپانی یوان چیان ، همزمان با انتشار
یک پست ویو ، اعتراف کردند که شش ماه پیش طلاق گرفته اند و به دلایل شخصی آن را
علنی نکردند و از دوستان و اطرافیانشان به دلیل نگرانی ای که پیش آمده بود عذرخواهی
کردند.

شینگ چنگ هیچ چیزی از هیچکدام افرادی که در صنعت سرگرمی میشناخت نپرسید. او می خواست شخصاً از خود یانگ یومینگ بپرسد.

این موضوع هم ناراحتی شدید هوانگ جیشین را برانگیخت. او حتی یکبار با مفصل صحبت راجع به این موضوع صحبت کرد، اما شینگ چنگ حاضر نشد چیزی به او بگوید ، فقط گفت که خودش از پس شرایط برمی آید.

هوانگ جیشین مدت ها در سکوت به او نگاه کرد ، سپس گفت: "بهتره تکلیفتو روشن کنی."

شینگ چنگ در پاسخ گفت: "تکلیفم کاملاً روشنه."

فصل شصت و سه

شینگ چنگ شب قبل از مراسم اهدای جوایز با هواپیما به شهر محل ایستگاه تلویزیون رفت. این بار ، هوانگ جیشین خودش همراهش آمده بود. کارکنان ایستگاه تلویزیونی آنها را از فرودگاه به هتلی که رزرو کرده بودند بردند.

هنرمندان دعوت شده به مراسم اهدای جوایز در آن هتل اقامت داشتند و اکثر آنها در روز مراسم می آمدند. اما به این دلیل که شینگ چنگ مجبور بود در مراسم اجرا داشته باشد از یک روز قبل با او تماس گرفتند.

صبح روز بعد ، شینگ چنگ و شیویو برای ضبط آهنگها با هم رفتند و بعد از ظهر ، با لباس های مخصوصشان در استودیو بزرگ جشنواره تمرین کردند. البته مدتی بود که یکدیگر را

ندیده بودند. شیو یو کار قبلی شینگ چنگ را فراموش کرده بود و به محض دیدنش بازویش را با محبت گرفت.

برگزارکنندگان مراسم اهدای جوایز، ترتیبی داده بودند که این دو آهنگ عاشقانه شیرین، سرزنده و جذابی را بخوانند. در طول تمرین، کارگردان می خواست که آنها رابطه‌ی صمیمی‌ای روی صحنه نشان دهند. بنابراین در آخر، آنها سر خود را به سمت یکدیگر خم کردند، به ترتیب بازوهایشان را بالا بردند تا قلب نشان دهند. این حرکت برای شینگ چنگ تا حدودی احمقانه به نظر می رسید، اما کارگردان نتیجه آن را خیلی دوست داشت.

طبق معمول، اجرای مراسم اهدای جایزه توسط چن هایان برگزار شد. چن هایان وقتی شینگ چنگ را پشت صحنه دید او را در آغوش گرفت. بلافاصله بعد از آن، کارگردان خواست که چن هایان روی صحنه برود.

بعد از آن شینگ چنگ، رنگ جینگ یوان را هم پشت صحنه ملاقات کرد. بازیهایی که آنها در عروسی چن هایان در کنار استخر انجام دادند، برای شینگ چنگ خاطرات خوشایندی نبود اما رن جینگ یوان از او ذهنیت خوبی داشت، احتمالاً به این دلیل بود که فکر میکرد شینگ چنگ آدم راحتی است، بنابراین او و شیو یو را به شام با هم بعد از مراسم دعوت کرد. شینگ چنگ رد نکرد اما قبول هم نکرد، فقط گفت که بعداً تصمیم می گیرد.

بعد از اینکه شینگ چنگ ارایشش تمام شد، کارکنان ترتیبی دادند که او اول روی صندلی ها بنشیند. اجرای آنها وسط مراسم اهدای جوایز بود، بنابراین او مجبور شد حدود نیم

ساعت بعد از شروع مراسم منتظر بماند تا قبل از رفتن به پشت صحنه لباس هایش را عوض کند.

در آن زمان ، بیش از نیمی از افراد حاضر در استودیو نشسته بودند. صندلی های اطراف شینگ چنگ همه با افراد مشهور آشنا و ناآشنا پر شده بود. قبل از آنکه وقت نشستن داشته باشد ، مجبور بود به طور مداوم به کسانی که می شناخت سلام کند.

پس از صحبت کردن با اطرافیانش ، شینگ چنگ تازه نشسته بود که متوجه یانگ یومینگ شد.

یانگ یومینگ وارد استودیو شد و با همراهی رئیس تلویزیون به سمت صندلی های ردیف جلو رفت. در بین همه هنرمندان آن شب ، از نظر موقعیت ، شاید مناسب نباشد که او را با یکی دو بازیگر پیشکسوتش مقایسه کنیم ، اما او قطعاً از نظر شهرت مشهورترین بود .

علاوه بر این ، این اولین حضور عمومی او از زمان انتشار خبر طلاقش با یوان چیان بود.

شینگ چنگ متوجه شد که بسیاری از مردم به یانگ یومینگ نگاه می کنند ، به ویژه برخی از تماشاگران که در ردیف های عقب نشسته بودند، آشکارا تلفن های خود را برای فیلمبرداری مخفیانه از او بیرون آورده بودند .

استودیوی پر سر و صدا در ابتدا برای ثانیه ای ساکت شد ، اما بعد سروصدا و شلوغی بیشتری به وجود آمد.

اما یانگ یومینگ همچنان طوری آرام بود انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده و با رئیس ایستگاه تلویزیون به سمت ردیف جلو میرفت و قبل از نشستن با انگشت‌های باریکش دکمه‌ی کتش را باز کرد.

دوربین‌ها، چه آنهایی که متعلق به خود ایستگاه بودند و چه آنهایی که از طرف رسانه‌های خبری آمده بودند همه به سمت یانگ یومینگ بودند .

یک صفحه بزرگ در کنار صحنه قرار داشت که میشد در آن آنچه را که دوربین‌های داخلی از آن فیلمبرداری می کردند دید و در آن لحظه شینگ چنگ ، نمای نزدیک از چهره ملایم و آرام یانگ یومینگ را دید.

صندلی شینگ چنگ پشت صندلی یانگ یومینگ و کمی دورتر بود. او مطمئن نبود که یانگ یومینگ او را دیده است یا نه. این صحنه ناگهان او را به یاد زمان عروسی چن هایان انداخت، وقتی که یانگ یومینگ دیرتر از همه آمده بود و هنگام گذشتن از کنارش ، دسته گل افتاده شینگ چنگ را برداشته بود و به او داده بود.

کمی بعد مراسم اهدای جوایز رسماً آغاز شد. شینگ چنگ قبل از اینکه سرش را برگرداند، مدتی از پشت به نیمرخ یانگ یومینگ خیره شد. با بستن چشم‌هایش ، شروع به یادآوری موقعیت‌ها و اقداماتِ اجرایی که پیش رو داشت، کرد.

بعد از حدود نیم ساعت ، کارکنان آمدند تا از شینگ چنگ بخواهند به پشت صحنه برود تا منتظر نوبت اجرایش بماند. بلند شد و کارکنان را به سمت ردیف اول صندلی‌ها دنبال کرد. حین رفتن به پشت صحنه لحظه‌ای ایستاد. برگشت و به سمت یانگ یومینگ نگاه کرد و

دید که او نگاهش را روی صحنه متمرکز کرده و به او نگاه نمی‌کند ، بنابراین برگشت و به راهش ادامه داد.

هنگامی که اجرا شروع شد ، شینگ چنگ نمیتوانست به یانگ یومینگ بی توجه باشد. اگرچه او آهنگ را از قبل ضبط کرده بود ، اما یک خواننده حرفه ای نبود. چنین وضعیتی ناچاراً باعث میشد عصبی شود.

چراغهای صحنه به وضوح در چشمانش می درخشید و او روی پیدا کردن موقعیت هایی که قبلاً تمرین کرده بود ، تمرکز کرد و با شیویو به طور جدی صمیمی برخورد میکرد. به دلیل نورهای زیاد روی صحنه نمیتوانست واضح افراد حاضر در مراسم را ببیند.

در آخر بعنوان ژست پایانی وقتی با شیو یو قلب را نشان میداد لبخند زد. تماشاگران کف زدن و تشویقان کردند. شیو یو آنقدر هیجان زده بود که سرش را برگرداند و گونه شینگ چنگ را بوسید. در آن لحظه ، تشویق ها شدت گرفت و شینگ چنگ حتی می توانست صدای تشویق مردم و سوت‌هایشان را بشنود.

او دست شیویو را با لبخند گرفت هر دو تعظیم کردند و بعد با هم از صحنه خارج شدند. هنگامی که از صحنه بیرون میرفتند ، شیو یو سرش را نزدیک گوشش برد و چیزی گفت ، اما شینگ چنگ حرفش را واضح نشنید ، فقط آخرین کلمه "درسته؟" را شنید و وانمود کرد که شنیده و در حالی که لبخند میزد جواب داد: "اره."

بعد از بازگشت آنها به پشت صحنه ، شینگ چنگ لباسهای اجرایش را عوض کرد و از یک آرایشگر خواست قبل برگشتن به صندلی اش ، آرایشش را که به دلیل عرق کردن کمی کم رنگ شده بود درست کند.

یانگ یومینگ جایزه بهترین درام سال را که آخرین مرحله‌ی کل مراسم اهدای جوایز بود، اهدا کرد .

مدت کوتاهی بعد از آن ، مراسم به پایان رسید و او قبل از اینکه مطبوعات فرصتی برای دوره کردنش داشته باشند ، با کارکنان رفت.

شینگ چنگ فرصتی برای صحبت با او پیدا نکرد ، حتی یک نگاه هم بینشان ردوبدل نشده بود، اما مهم نبود. شینگ چنگ از قبل شماره اتاق هتل او را می دانست.

صندلی شیو یو بسیار نزدیک به شینگ چنگ بود و در همان لحظه ای که شینگ چنگ قصد داشت از سالن بیرون برود او را متوقف کرد و گفت که رن جینگ یوان منتظر آنهاست. شینگ چنگ دستش را بلند کرد و پیشانی اش را فشار داد و گفت: "حالم خوب نیست ، میخوام برم هتل استراحت کنم."

"پیشده؟" به نظر می رسید که شیو یو کمی نگران است.

شینگ چنگ گفت: "از دیروز خوب استراحت نکردم، خیلی درگیر بودم. می ترسم اگه مشروب بخورم حالم بدتر بشه."

درست در همان لحظه ، هوانگ جیشین آمد و وقتی شنید که شینگ چنگ میگفت احساس خوبی ندارد گفت: " همه چی خوبه؟ سریع برو هتل استراحت کن."

شیو یو دیگر او را متوقف نکرد و به شینگ چنگ گفت که برگردد و در صورتی احساس مریضی کرد حتما به بیمارستان برود. شینگ چنگ از او تشکر کرد و با هوانگ جیشین رفتند.

هوانگ جیشین واقعاً فکر می کرد که حال شینگ چنگ خوب نیست و بعد از برگشت به هتل او را تا اتاقش همراهی کرد و پرسید: "میخوای برم برات دارو بخرم؟"

شینگ چنگ لبه تخت نشست ، پایون دور گردنش را کشید و دکمه های کت و یقه پیرهنش را باز کرد و گفت: "خوبم. برو استراحت کن."

هوانگ جیشین به دیوار تکیه داد و به او نگاه کرد: "واقعاً خوبی؟"

شینگ چنگ کفش ها و جوراب هایش را در آورد و با پا روی لبه تخت نشست و سرش را بالا آورد به هوانگ جیشین نگاه کرد: "اگه میخوای کمکم کن برم دوش بگیرم؟"

هوانگ جیشین صاف ایستاد و به سمت در اتاق راه افتاد: "اگه حس کردی حالت خوب نیست بهم زنگ بزن."

شینگ چنگ فقط آرام نشست. با شنیدن صدای قدم های هوانگ جیشین و صدای محکم بسته شدن در، نزدیک به ده دقیقه منتظر ماند. بعد بلند شد و دوباره کفش هایش را بدون جوراب پوشید. دستش را بلند کرد موهایش را بالا زد و بیرون رفت. راهرو ساکت بود و هیچکس آنجا نبود.

شینگ چنگ با آسانسور دو طبقه بالا رفت. از آسانسور خارج شد و سمت اتاق یومینگ حرکت کرد. کفشهای چرمش روی فرش راهرو به نرمی کشیده میشدند. سرانجام جلوی اتاق یانگ یومینگ متوقف شد. دستش را بلند کرد و در زد.

فصل شصت و چهار

بعد از ضربه زدن به در ، شینگ چنگ بیرون ایستاد و منتظر ماند ، اما هیچ صدایی اتاق بیرون نمی آمد. پس از تقریباً نیم دقیقه انتظار ، نفس عمیقی کشید و بار دیگر در را کوبید.

این بار ، صدای قدم هایی را که به تدریج نزدیک می شدند، شنید و سپس در باز شد.

لحظه که یانگ یومینگ شینگ چنگ را دید، حالت صورتش تغییری نکرد اما مردمک چشمهایش به شدت منقبض شدند. (مردمک چشمها موقع ناآرام بودن کوچک میشن)

او کتش را درآورده بود و فقط پیراهنی سفید با یقه باز که آستین هایش را بالا داده بود تنش بود. شلوارش هنوز پایش بود اما کفشهایش را عوض کرده بود دمپایی های هتل را پوشیده بود.

دستش را روی دستگیره‌ی در گذاشت و آن را رها نکرد. درحالی که دم در ایستاده بود ، نام شینگ چنگ را صدا کرد: "شینگ چنگ."

شینگ چنگ ایستاده بود و دستهایش کنار آویزان بودند: "آقای مینگ ، ی چیزی هست که باید بهتون بگم."

یانگ یومینگ بی حرکت نگاهش کرد: "چی؟"

شینگ چنگ نگاهی به اتاق انداخت و گفت: "میتونم داخل صحبت کنم؟"

به نظر می رسد یانگ یومینگ لحظه ای مکث کرد تا در را کاملاً باز کند و به پهلوی بایستد تا شینگ چنگ وارد شود.

بعد از ورود شینگ چنگ ، در را بست و به دنبالش آمد.

اتاق یک سوئیت بود ، با یک اتاق نشیمن و یک کمد دیواری و یک اتاق خواب که حمام داخلش بود.

یک طرف دیوار اتاق خواب کاملاً مجهز به پنجره های کف تا سقف شیشه ای بود که از بالا مشرف به منظره شب شهر میشد.

شینگ چنگ مستقیماً وارد اتاق خواب شد و به سمت پنجره رفت. از انعکاس روی پنجره متوجه شد که یانگ یومینگ کنار میز کنار ایستاده بود و دست هایش را روی سینه جمع کرده و به آن تکیه داده بود.

رو به سمت یانگ یومینگ کرد و گفت: "شما طلاق گرفتین."

نگاه یانگ یومینگ کم کم از شینگ چنگ پایین افتاد و به سمت فرش روی زمین رفت:
"بله."

شینگ چنگ از پرسید: "قبل از شروع فیلمبرداری طلاق گرفته بودین؟"

یانگ یومینگ سر تکان داد و گفت: "بله"

شینگ سریع پرسید: "چرا به من نگفتین؟"

این بار یانگ یومینگ بالا فاصله جواب نداد. مدتی سکوت کرد ، سپس گفت: "به جز

خانواده هامون به خاطر یسری دلیل شخصی به کسی چیزی نگفتیم."

شینگ چنگ به او نگاه کرد: "من ارزششو نداشتم که بدونم؟"

یانگ یومینگ چشمهایش را به سمتش بالا آورد. فقط یک چراغ دیواری زرد تیره در اتاق روشن بود. نور ملایم و ضعیف بود. یک طرف پنجره بزرگ کف تا سقف دارای قسمت کوچکی بود که می شد آن را باز کرد ، اما در حال حاضر به دلیل تهویه مطبوع محکم بسته شده بود ، بنابراین کل اتاق به نظر می رسید که از دنیای خارج جدا شده است. هوا نیز گرم و متراکم بود و عطر بسیار ملایمی به همراه داشت. احتمالاً ادکلنی بود که یانگ یومینگ آن شب از آن استفاده کرده بود.

از آنجا که یانگ یومینگ جواب نداد ، شینگ چنگ یک قدم به او نزدیک شد و جواب خواست : "ارزششو نداشتم؟"

یانگ یومینگ سرانجام با صدایی آرام و ملایم صحبت کرد: "بحث با ارزش و بی ارزش بودن نیست. لازم نبود."

شینگ چنگ از حرفهایش ناراحت شد. او قدم به قدم به یانگ یومینگ نزدیکتر شد تا اینکه درست جلویش قرار گرفت. کمی سرش را به بالا کج کرد تا در چشمهایش نگاه کند و رک گفت: "شما منو ناراحت میکنین."

یانگ یومینگ دستهایش را از روی سینه اش پایین انداخت و با هر دو دست لبه میزی که به آن تکیه داده بود را گرفت.

شینگ چنگ سر تکان داد ، انگار که به خودش دلداری می داد: "لازم نبوده .. خوبه " بعد اضافه کرد "میتونم پیرسم چرا جدا شدین؟"

یانگ یومینگ این بار بلافاصله جوابش را داد: "شخصیتمون مناسب هم نبود."

شینگ چنگ متوجه نشد. با خیره شدن به مرد از او پرسید: "مگه قبل ازدواج باهم آشنا نشدید؟"

هر دو به هم خیلی نزدیک بودند. شینگ چنگ می توانست گرمای بدن یانگ یومینگ را از روی پیراهنش احساس کند. او به چشمها، بینی، لب ها و سیب گلویش نگاه کرد. همه آنها بسیار زیبا بودند. چشمهای شینگ چنگ محو آنها شده بود و نمیخواست از آنها چشم بردارد.

یانگ یومینگ گفت: "بخاطر این بود که عشق با ازدواج فرق داره. ازدواج علاوه بر عشق مسئولیت داره. یوان چیان اول اینارو نمیدونست، اما کم کم متوجه شد."

شینگ چنگ گفت: "شما بودین که خواستین جدا بشین؟"

یانگ یومینگ نگاهش کرد: "اون خواست. سعی کردم نگهش دارم. فیلمای زیادی رو رد کردم تا سعی کنم کنارش بمونم، اما اون فکر نمی کرد این زندگی ای باشه که میخواد." قلب شینگ چنگ درد می کرد و درد سینه اش بیشتر میشد. او گفت: "پس هنوز دوستش دارین؟ چرا باز سعی نمیکنین؟"

یانگ یومینگ خیره به چشمهایش جواب داد: "وقتی تصمیم گرفتیم از هم جدا بشیم، رهاش کردم."

شینگ چنگ احساس کرد که سوالش را درست جواب نداده است و نتوانست ادامه ندهد: "رها کردن به معنی دوست نداشتن نیست، درسته؟"

ناگهان یانگ یومینگ دستش را بلند کرد و به آرامی تار مویی را که روی پیشانی شینگ چنگ افتاده بود کنار زد. آرایشگر هنگام حالت دادن به موهای شینگ چنگ از اسپری موی زیادی استفاده کرده بود و تار موهایش خشک شده بودند ، درست مثل قلب او که امشب مجبور بود یانگ یومینگ را تا آخر مجبور کند.

بعد از کنار زدن آن تار مو ، یانگ یومینگ دستش را روی شانه شینگ چنگ گذاشت. "شینگ چنگ ، وقتی به سن من برسی میفهمی. عشق اونقدر غیرقابل کنترل نیست که مجبور باشی جونتو براش بدی. رها کردن یعنی فراموش کردن. نگاه نکن ، فکر نکن ، بهش چنگ زن، احساسات کم کم محو میشن. به همین دلیل که داستان رومئو و ژولیت تو سن چهارده سالگیشون اتفاق افتاد.چون هنوز می تونستن بی پروا باشن."

شینگ چنگ می دانست که او به چه چیزی اشاره می کند. او اصرار داشت که سوالی را که از اول می خواست پرسد را پرسد و همه چیز را تمام کند: "پس تا الان قلبتون برای من حتی یکم لرزیده؟"

چشمهای یانگ یومینگ که مستقیماً به چشمانش نگاه می کردند مانند یک حوض عمیق بی ته، آرام آرام بودند. او خونسرد و بدون نقص به نظر می رسید ، اما پس از مدت ها سکوت، وقتی چشمهایش را باز کرد، سطح آن حوض عمیق به آرامی موج می زد و گفت: "لرزیده."

چشمهای شینگ چنگ فوراً قرمز شد. سرش را تکان داد.درست حدس زده بود یانگ یومینگ او را دوست داشت. او دیگر طاقت نداشت دلیل یانگ یومینگ را پرسد و فقط تا حدی بی حوصله گفت: "خیلی خوب. دوتا حق انتخاب بهتون میدم ، یا اجازه بدید امشب

اینجا بمونم ، یا میتونید همین الان منو بیرون کنید و دیگه هیچوقت بر نمی گردم که مزاحمتون بشم."

یانگ یومینگ نفسش را حبس کرد. سرش را به عقب کج کرد و چشمهایش را بست. وقتی چشمهایش را دوباره باز کرد ، آشفته گی چشمهایش محو شده بودند. دستش را دراز کرد و مچ شینگ چنگ را گرفت.

شینگ چنگ احساس می کرد یک زندانی است که منتظر حکمش بود. با دیدن دست یانگ یومینگ روی دستش نتوانست خودش را کنترل کند و شوکه شد. یانگ یومینگ بلافاصله او را گرفت و سمت بیرون رفت.

او به مرگ محکوم شده بود.

شینگ چنگ نمی توانست خوب نفس بکشد ، پاهایش در حالی که یانگ یومینگ او را به بیرون می کشاند ، تکان می خوردند و او را دنبال میکردند. وقتی به در نزدیک شدند ، شینگ چنگ با دست دیگرش یانگ یومینگ را گرفت و ایستاد. احساس می کرد هیچ راهی برای بیرون رفتن وجود ندارد. وقتی که او از آن در خارج میشد ، دیگر دلیلی برای آمدن نداشت و نمیخواست برود.

صدایش کمی ملرزید و گفت: "میشه یه گزینه ی سوم اضافه کنم؟"

یانگ یومینگ نگاهش کرد.

شینگ چنگ گفت: " فقط بیار با من بخواین. این افکارو از سرم بیرون کنین .من از هیچی پشیمون نمیشم." او می دانست که در حال حاضر از دید یانگ یومینگ کاملاً شرایط مزخرفی داشت.

یانگ یومینگ دهانش را باز کرد تا جوابش را بدهد ، اما قبل از اینکه بتواند چیزی بگوید، شینگ چنگ قدرتش را جمع کرد و گفت: "اگر نخواین ، به محض اینکه برم بیرون همینجوری یه مردو پیدا میکنم و باهاش میخوابم. به هر حال فقط برای سر گرمیه."

در ثانیه چهره‌ی یانگ یومینگ ناگهان خشن شد و مچ شینگ چنگ را در دستش محکم فشار داد..

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.

آدرس سایت: Myanim.es.ir

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，
他虽然心里充满了惊慌和害怕，
就像教徒给神灵献祭，